

شناخت کمال سخن بوش تو
 زستی در آن خشک سال ستم
 که تا که نسیم عنایت و زید
 زایشان آن ابرو کو برنش
 نمودند صبح و شبایت رخم
 ز فیض سواد می بدو خاستم
 کشیدم بکوش دل انگست
 ز نام تو این نامه شد نامور
 بیاضش منور چون خنجر بار
 صحاح روایات آن میبین
 سطورش چون خط تان در لغز
 معانیش در کسوت مشکفام
 بود ظاهر از بخت فرخ اثر
 کنون ای عطا بخش حاتم نسیم
 بسی وقت از بخت ناهنگام
 شوم بر همه سعادت سواد
 درین باب زین بشیر قیل قال
 چو فیض سحاب است پیش از حیا
 نپسندیده باشد نبرد کرام
 با غر از شاه ولایت نژاد
 که پیوسته این نصف سر فرخ
 زمان تا زمان دو نقش شین
 خدایا که این نامه در غریب
 همیشه بفضیل تو منظور باد

نماید که لایق کوشش تو
 بیخ تنگ سباه کرم
 بکوش خرد این بشارت سید
 نهال سخن میوه آورد بار
 سردند از لوح دل نقش عم
 محجب بوستانی بیار ستم
 با خلاص کردم نثار دست
 ازان کشت نامش حبیب سیر
 سوادش معطر چون مشک تنای
 خبر گفته از راز تو و کمن
 عذار سخن را در افرو زده زب
 درخشند چون نور اختر شام
 بعیا طبعت عیار بهر
 چنان می سرزد که کمال کرم
 بنوده بدستم غسان مراد
 کسم بختی جریخ در زیر بار
 نباشد ز آداب اهل کمال تا
 شود و ایم از وی چنین کایا
 که یاد سخن برد عا اختتام
 بر نه راه بسطین و زین العباد
 با قبال با دار عیث نواز
 ز نصف بال صاف و پیشین
 که از نام این نامور یافت
 عیوبش چشم کسان دور باد
 مکن از عطا یای خود نا امید
 بر آور کل معرفت از کلم
 باره ام اسلام ده اختتام

ازین پیش از جور چرخ کبود
 ز جور هموم غم روزگار
 که از ابر احسانت ای سرور
 ازان روی اهل سبزشاد کام
 مرا نیز خاطر سخن ساز شد
 بچینه طبع و بجز صمبیر
 بنام تو کردم کتبی نام
 قسمتت این نامه و بر کرد
 حکایات آن حجت افزا همه
 عبادتش از عیب اطلاق
 هر نفس ز نور شرف یکت یکت
 چو آید صیمرت جوا بر شناس
 چه حاجت که من خود ستانی کنم
 مرا ز اهل دنیا کنی بی نیاز
 چو یا هم چنین تو اختصاص
 بهر چیز باشد مراد دست رس
 ازان رو که بی گفتگوی برابر
 بر آید چو خورشید تا بان بلند
 الهی سخن رسولی که بود
 با ولاد و اتحاد آل عبا
 سرش باد از تاج عزت بلند
 با قبال وقوع و ظفر شاد کام
 با نظار بختین اهل کس سخن
 مرا هم که خون جگر خورد هم
 بصفه از خطایا کرم کن نوید
 منور کن از نور عرفان دلم
 کتاب بقای مرا دستلام

در باض سخن را انصارت بنود
 درخت سخن بود بی برکت و بود
 در باض نیز بکشت سر سبز باز
 کشیدند گلک بافت نظام
 برویم در خرمی باز شد
 بسی دایم گوید و لپه بر
 که نامی بود تا بر وز قیام
 چو در صیبت سخن بدر کام
 ز ضعف روایت تبرا همه
 مسلسل چو زلف سخن سیاهی چو
 بچشم خرد گشته چون مرد کن
 ز رایت کند هر نور آفتاب
 باوصاف او مشکسای گنیم
 ز بیم کس تا نم دی بی هستیا
 سرافراز کردم با حسان نما
 و کراعتیا جم نماید کبس
 بود روح پرور نسیم بهار
 ز نورش جانی شو بهره مند
 دلش کان احسان کفش چو
 نجوم درخشان اوج چو
 ز نور شرف خاطرش بهره مند
 با نادر داد دنیا دادم
 که بستاند واقف ز راز کمن
 که این روضه را در بر آوردم

تمام شد خاتمه حبیب سیر

مجموعی از حالات مولف که از کتب تاریخ باستانیا طرد سید بجهت اطلاع ناظران سخن در آن مرقوم کرده
 احوال مولف کتاب مستطاب حبیب سیر فی اخبار افراد البشر مرز اخیات الدین بن میرزا بهام الدین طالب شاه و جیل الحجه مشوا و آنچه از
 کتب تاریخ که از آنجمله است صحیح صادق تالیف شیخ محمد صادق بن شیخ محمد صالح اصصوفانی و تخرجه ساجی تالیف سام میرزا بن شاه اسماعیل حبیبی انصاری

و تاریخ فرشته تالیف محمد قاسم بنده شاه استرآبادی و منتخب التواریخ عبد القادر بداولی مستطشده برین موجب است که مؤلف مبرور غیره در
 امیر خاند مورخ است که مؤلف در وقت تصانیف و تیسری الاصل بوده و در بهر آنکه نشود و غایبند و در مره او با و مذمه روزگار در
 میکند آینه و در علم انشاء و فصاحت کوی سابقیت از ایشان قرآن مبرور و مخصوص در تاریخ نویسی سرآمد ایشان در زمان و انجمنه دوران
 بوده و در این فن شبیه و نظیر نداشته و از جمله نشأت بلاغت است آن فاضل سپیدیده صفات خلاصه الاجبار و اخبار الاخبار و منتخب تاریخ
 و صحاف و مکارم الاخلاق و آثار الملوک و دستورالوزراء است و دیگر نسخ فواید اتانیز در سلکت نظام انتظام داده اما شروع در تخریر
 این تالیف مفید فی شهور شیع و عشرین و ستماه نمود و در شهور شیش و ستماه جلد سوم آن را با تمام رساند و در واسطه شوال سنه ثلث و
 شش و ستماه از دار السلطنه برآه حمت عن آفات بجانب قضا بهر منت فرمود و در ایام نوطن در آن جده محروسه با تمام جلد اول
 بمت کانت اما بنور حد و اجزا از مرتبه احاد و تجا و زخموده بود که تاریخ عاشر جمادی الثانی سنه اربع و شش و ستماه مستعد سفر بنده و ستماه
 جنت نشان کردید و در شنبه چهارم شهر محرم الحرام سنه خمس و شش و ستماه بدار الخلافه که که مستقر بر سلطنت معصوم علیه السلام
 بود رسید چنانچه در رساله و احاطت با بری که سلطان محمود غزنوی کی نوشته و مولانا شیخ زین الدین خوانی بجا رفتی و شرح کرده مسطور است
 که در ششم ربیع الاول سال مذکور در باغ بهشت بهشت که بز می سانه ترتیب یافته بود و همچنان اطراف و امرار اکناف حضور داشتند که
 خوانده امیر مورخ کتاب حبیب التیسر و مولانا شهاب الدین محتاجی و میرزا انورم فانی که از بهر آنکه آمده بودند و بر یکت در فن خود نظیر و
 داشته و در آن روز بجا رفت رسیده و نوارشات یافته از جمله مغربان که دیدند استی کلامه و مؤلف مرحوم جلد نخستین را در آنانی سفر کلام
 با تمام رسیده و اوقات فرخنده ساعات را در سواد و مینوشان میند و نشان بخوبین وجهی میکند رایده تا آنکه در ایام سلطنت معصوم علیه السلام
 بجا یون با ستایش ایشان که حد و بر بان برده تا آنکه بنده در زوال احوال فرمود فی شهور شش و ستماه و در حسین و ستماه مؤلف مبرور که غلام
 کتاب سعادت انساب بود بر مرض اسهال از جهان کندان رخت بسرای جاودان کشید و رحمت ایزدی مفرودن کرد و حسب التوفیق
 نفس مرحوم را بدار الخلافه دبی نقل نمودند و در جوار مراد فایض التواریخ نظام الدین اولیاده س سره و امیر خسرو دقن که در حقه تالیف
 رحمت و استعد کلامه

مهمت

بر معصوم علیه السلام در تاریخ احوال و خاطر خیر مستخران فواد احوال پوشیده و پنهان مباد که چون درین اوان سعادت نشان بواسطه تعیین
 دوران و تصریف زمان کتب اجبار اندراس و زبر آثار الفلاس یافته و احوال انبیا و عظام و مشایخ کرام و حکماء لازم الاقترام و چگونگی حالات
 سلاطین عدالت فرجام و وزراء و حکام عالی مقام که موجب عبرت ناظرین است از خواص و عوام و پرده اندام سخن و مستورند
 بنابراین از مدنی تمتد مرکز خاطر فاعل نبد کان حضرت سبحانی محمد حسین علف مرحوم مخفوق حاجی محمد مهدی کاشانی بود که کتاب استلاب
 حبیب التیسر فی اجبار افراد البشر که تالیف مرحوم مبرور میرزا حیات الدین المدهو بخواند امیرین میرزا بهام الدین است و همچنان حالات
 آن سنی ذکر یافت بقا طبع در آورده و از جلایب خفا بگروه که مشهور رساند و الحق بر دقیق طبعان مساحت سخن دانی ظاهر
 در ضمیر روشن صمیمان واقف مواقف گفته دانی با بر است که پای بیان از خروج بروج تو صغیر قاصد و کلکت یکران از صعود بزرگ
 سپهر نقش مقصود بی شایبه مخموزی بر سطر و شطرش بهر بلاغت را با بصیرت تابان و وقایع عالمه عالمیان را اختربست در خشان و این مجبوب
 محتویست بر سه جلد و بر جلد می شتر است بر چهار جزد که در حقیقت دو از ده جلد است که درج اشی و حشر و حوادث دوران را از بدو یکجا
 آسمان و زمین تا سنه ستماه و شش و ستماه بنویسه حیده لاف القیقه که آثار الملوک و الانبیا داده تاریخ تمام تالیف است بتفصیل
 و تبیین معانی بطویل عابطل کافل و عبارات و نشیث نانه طره مجربان و لاویز و سخنان بگیش بیان رخسار تباران شورانگیز نظره مبرور
 و کلماته قایده نور و نقاط خال مجال الحور فضیلت سطر منه روض الی المنی و فی کل سطر منه عقد من اللد و لسان ارباب کمال در توصیف و تخریر

چه دریم المثال بدین مقال که کتاب مثل روح فی جنان کتاب مثل روح من جنان کتاب اله فی الترشیه کتاب اله
 برانی کتاب پورث العقب ارتقا بمنزله التریج من الزمان کتاب کلمه فی الحسن بریزی بعد اذ فی جبهه الحسان کتاب
 الخوال بیوج طبیبها فرغ الخوانی کتاب بل عباب بل عباب بریدی منبذ و من الامانی و لکن این اراده بسبب علم است
 و کتب مجوه و فتح مجتبه در پرده اختفا مستور و محبوب بود تا اینکه در اوایل شهر ریح الاول سنه احدی و سبعین و هاتین بعد الالف
 مان چنانکه باید و شاید فرایم آمد از فتح مستعد و مجتبه حتی جلد سوم آن که بجز خود صفحات است و در سنه هفتم و سی و دو قمر
 و چنانچه این ابیات در آخر آن مرقوم بود که با آن سرفرازی که باشد نباشد تا احسان موش نظام مملکت اصفهان
 که رای اوست از خورشید اوضح سنی احمد مرسل که آمد جهان از فیض الفاعلش مروح شد از سعی مؤلف این صحایف بسال طول و ب
 صحیح لهذا بطبع آن تمت کاشت و بجز خوب و کافه خوب و قطع مطلوب بر سه جلد از آن عبارت از دو از ده جزو است و هر
 جزوی بمنزله جلد است در دو جلد مجلد گردانید و حتی الامکان در تنظیم و تصحیح آن کوشید و مره بعد اولی و کمره بعد اخری در مقابل و تنظیم
 آن سعی بطبع تقدیم رسانید و از دوستان جانی و خلایق روحانی در تطهیر این امر خطیر که فایده کثیر خواص و حوام در آن مستور است
 استعانت جسته کسوت طبع پوشانید و با حسن و جوی با نضام و اختتام انجامید چنانچه بر ضمیر هر تنویر سطلعه کندگان این صحیفه
 فصاحت بنیان فروغ این معنی خواهد یافت که در توضیح و توضیح حالات سلاطین و وزراء و حکما و حکام و فضلاء و شعرا که مؤلف
 مخفون در متن ذکر نموده از تاریخها تذکره با و دیوانها که در او ان طبع مد نظر احباب با اریاب بوده کمال وقت بوقوع رسیده و
 در تبیین احوال مبرکت آنچه بوضوح پوشیده در حاشیه ثبت شد اما چون تصحیح کتاب مطبوع چنانچه باید و شاید از قوه فعلی نمی آید
 و دانشگان فن طبع صدق این سخن را نیکو دانند که در حین طبع ممکن است که پاره از کلمات و نقاط صفحات مطبوع تغییر و تنویر
 لهذا امید است که بزرگان خود را به جود ان گیرند و نظر اصناف گردانند اگر احیاناً خطای بنیبه مضمون السهو و التیاه ان الخطیبه
 الثانیة للانسان را بنظر گذرانند و بذیل عفو پوشند و بقلم اصلاح در تصحیح آن کوشند و باقی و صحیح و محرم و مطبوع را بدای خیر باد و شاد و
 اشکتاب این کتاب مستطاب فی اوایل شهر ریح الاولی سنه احدی و سبعین و هاتین بعد الالف شروع شد و در غره شهر رجب الثانی
 سنه ثمان و سبعین و هاتین بعد الالف من البهجة النبویه مطابقت و ششم فزوری سنه سبع و هاتین و ثمانه بعد الالف العیسویة با تمام
 در عهد حکومت نواب مستطاب معالی القاب لار و الغنمین مبار و در دار الحکومه بمبیشی بید الحقر الفقیر میرزا فتح علی الشیرازی
 الشیرازی مطبوع شد و با تمام شاه و الترمین آقا محمد کاظم خلف مرحوم مخفون مشهدی محمد رضا شیرازی علیه طبع پوشید
 و الحمد لله فی و فقها لاتمامه و در قفا من احسانه و العفاه و الصلوة و التسلام علی سید الانام
 و آله الکرام و اصحاب العظام و تابعیه العظام ما شی طیر
 و غر و حسام

اشار

این کتاب مستطاب علی التیر فی اخبار انصار و البشیر بوج قانون سیم سنه ۱۲۴۲ عسوی در دفتر جنوری
 که در غنمت سرکار بنده و مستان ثبت گردید و کسی بدون اجازت اقل بنده کان حضرت
 سبحانی محمد حسین کاشانی مخفون و نویسنده طبع نفرماید